

صهیونیستها اعلام داشت: «ما در اینجا، یعنی در اسرائیل، نه به «رابی سیلور» نیاز داریم و نه «به دکتر نایمان» نه هم به «رزهاپرین». ما به فرزندان و نوه‌های ایشان احتیاج داریم.»

به عبارت دیگر به مردمی نیاز است که از مرکز صهیونیستها در نیویورک و شعبه‌اش در بیت‌المقدس کور کورانه اطاعت کنند و دم بر نیاورند.

آیا امروزه می‌توان از ملتی به نام ملت اسرائیل سخن داشت؟ آری، تاحدی. این ملت در جریان تشکیل است، و این جریان هنوز راه درازی را باید پیماید تا کامل شود. رهبران صهیونیست، که اینک در رأس کارند، می‌کوشند با در دست گرفتن اهرمهای مختلف سیاسی و اقتصادی بر این جریان تأثیر کنند، و این اقدامات گاه نتایج غیرمنتظره‌ای را به بار می‌آورد. زروسکی می‌نویسد: دکتر «اسانوئل نیومن»، از رهبران صهیونیست امریکا، از بابت تحقیری که اسرائیلیها نسبت به یهودیان ابراز می‌دارند متأسف بود... جوانان اسرائیلی که از امریکا دیدار می‌کنند از ملاقات با جوانان یهودی احتراز می‌جویند و نسبت بدانها منتهای بی‌اعتنایی را مرعی می‌دارند. حتی روزنامه «هروت Herut» ارگان حزب همنام خود که معمولاً از دیدار یهودیان «شکوهمند» اسرائیلی به شوق

Rabbi Silver ◦

Dr. Naiman ◦◦

Rose Halprin ◦◦◦

می‌آید در این مورد در خشم و ناراحتی دکتر «نیومن» سهیم بود و با تأسف تصدیق کرد که یهودیان اسرائیلی بر یهودیان غیر اسرائیلی به دیده تحقیر می‌نگرند و بر تمایز بین مفهوم «اسرائیل» و «یهود» اشاره می‌دارند...» (۵)

شاید بتوان با نویسنده کتاب اسرائیل: سالهای مبارزه موافق بود آنجا که می‌گوید: «مردم یهود، در اسرائیل، هنوز بیشتر ملتی است بالقوه تا بالفعل. مهاجرانی که پس از تشکیل حکومت به کشور وارد شده‌اند هنوز جذب مردم و فرهنگ... کشور نشده‌اند.» نویسنده سپس می‌افزاید: «جماعاتی که از نظر زبان و تاریخ و فرهنگ و اقتصاد باهم تفاوت بسیار دارند اینک در ملتی واحد شکل می‌بندند...» (۶)

نویسنده این کتاب افشاگر که به ادعای صهیونیستها به مسأله «ملت جهانی یهود» شائبه‌ای رقت‌انگیزتر از پیش می‌دهد کسی جز «بن‌گوریون» نیست.

همه می‌دانیم که «روحیات مشترك» یکی از صفات و اختصاصات يك ملت است، و لذا رهبران صهیونیست برای ایجاد چنین روحیه و ذهنیتی اهمیت خاص قائلند. در تمام دوره‌های آموزشی مدارس کوشش می‌شود این فکر را پرورش دهند و تقویت کنند که یهود قومی است برگزیده و ممتاز. در عین حال رشته افکار بد و زیانباری که از کتاب مقدس نشأت می‌کند و توسط صهیونیستها اشاعه می‌یابد تأثیرات زایل‌نشدنی بر ذهن نسل جوان باقی می‌گذارد و به‌طور طبیعی به دوستی با نئونازیهای آلمان غربی منتهی می‌گردد.

زرومسکی می‌نویسد: «کودکان اسرائیلی طی هشت سال دوره آموزش اجباری خود باید ۱۵۰۰ ساعت از اوقات

سالیان تحصیلی را به تحصیل «میشناه» و تانک**، و تلمود*** به سر آورند... در حالی که فقط بیست ساعت صرف آموزش جغرافیای جهان می شود. این نیز در خور توجه است که تا همین اواخر کتاب جغرافیایی که در مدارس تدریس می شد آلمان را در محدوده مرزهای سال ۱۹۳۷ ارائه می کرد و مؤلفین کتاب جغرافیای مزبور، خیتوف Khitov و آرنی Arni، با آلمانیهایی که به موجب موافقتنامه پتسدام از سر زمینهای واقع در شرق خط اودر- نایسه منتقل شدند همدردی می کردند و برایشان دل می سوختند.

آیا چیزی بی آزارتر از رفتن و دیدار از باغ وحش سراغ می توان داشت؟ مع ذلک، جریان بستگی به زمان و مکان دارد... چون مثلاً باغ وحش بخش اسرائیلی بیت المقدس فقط حیواناتی را به معرض تماشا می گذارد که تورات بدیشان افتخار داده و از ایشان یاد کرده است. ضمناً در هر قفس علاوه بر نام حیوان باریکه کاغذی است که بر آن آیه مناسبی از تورات در شأن حیوان نوشته شده و از بیننده انتظار می رود که ضمن گشت و تماشا این شواهد را نیز به خاطر سپارد.

در همه جای اسرائیل این کلمات را که از تورات نقل شده است می بینید: «این سرزمین را من بدیشان می دهم، حتی به فرزندان اسرائیل.» و هر دانش آموزی که تورات را از شش سالگی می آموزد می داند که این «سر زمین» از «رود مصر تا شط عظیم، یعنی نهر فرات، امتداد می یابد.» این سخنان هم

• Mishnah شرایع، احکام.

•• Tanach

••• Talmud

متضمن فکر «اسرائیل بزرگ» و هم توجیه تصرف و ضبط اراضی اعراب در حال و در آینده است.

مناهم بیگین Menahem Beigin عضو پارلمان، و رهبر صهیونیست، در بیست و هشتم اکتبر ۱۹۵۸ طی نطقی خطاب به نمایندگان ارتش اسرائیل گفت: « شما اسرائیلیها نباید تأسفی از کشتن دشمن به خود راه دهید، شما نباید با او همدردی کنید، تا بتوانیم این فرهنگ به اصطلاح عربی را نابود کنیم و بر خرابه های آن تمدن خود را بنا نهیم.» (۷)

بن گوریون نخست وزیر سابق اسرائیل خطاب به دانشجویان گفت: «این نقشه، نقشه کشور مانیست. ما نقشه دیگری داریم که شما جوانان و دانشجویان مدارس اسرائیل باید آن را تحقق بخشید. ملت اسرائیل باید قلمرو خود را از فرات تا نیل توسعه دهد.» (۸)

مناهم بیگین مذکور در جای دیگری نوشت: «بر شمال که می نگریم دشتهای حاصلخیز سوریه و لبنان را می بینیم... چون نگاهمان را متوجه شرق می کنیم دره های وسیع و حاصلخیز دجله و فرات... و نفت عراق را مشاهده می کنیم و چون بر غرب نظر می افکنیم سرزمین مصریان را... ما تا مسائل ارضی خویش را از موضع قدرت حل و فصل نکنیم قادر به پیشرفت نیستیم. ما باید اعراب را به تسلیم محض وا داریم.» (۹)

باری، شماره گفتارهایی که صرفاً به منظور پنهان داشتن نیش زهرآگیشان در پرده تورات مستور گشته اند چندان هست که بتوان دائرة المعارفی چندین جلدی از آن پرداخت.

این هم نمونه دیگر: ولادیمیر ژابوتینسکی اعلام داشت: «فلسطین باید متعلق به یهودیان باشد. استفاده از

شیوه‌های درخور برای تأسیس یک حکومت ملی یهود عنصر
همیشگی و جاری سیاست ما خواهد بود. اعراب اینک می‌دانند
که ما با ایشان چه خواهیم کرد و از ایشان چه می‌خواهیم.
لازم است اعراب را در مقابل عمل انجام شده قرار داد و سپس
بدیشان فهماند که سرزمین ما را تخلیه کنند و به صحرا
بروند.»

چندی پس از تأسیس حکومت اسرائیل، خانواده‌ای
لهستانی که پسر بچه دهساله‌ای داشتند بدانجا وارد شد.
سالها بعد، این جوان در گفتگویی با مخبر روزنامه اسرائیلی
اودنوا Od Nowa گفت:

«عرب همینکه تفنگ را دید پشت به سر که می‌کند
و در می‌رود. اگر به خاطر سازمان ملل نبود کانال سوئز از سدتها
پیش مال ما بود و همه را کشته بودیم. و بالاخره این کار
را می‌کنیم.» (۱۵)

و این خود به روشنی نشان می‌دهد که صهیونیستها
چگونه ذهن جوانان را با تزریق زهر «شوینیسیم» آلوده و تباه
می‌کنند.

در این رهگذر یادی از عقاید و آراء «ناهوم سا کالو»
که خود از مراجع صهیونیست است بی‌مناسبت نیست. هم
او می‌گوید: «در میان ملل متمدن، یهودیان بیگمان پاکترین
نژادند.» و مسخره اینکه این افکار از مواضع نژاد پرستی و
اعتقاد به‌مزایای موروثی که به‌سبب آن به هر یک از
جماعات یهود محلی خاص در کشور اختصاص می‌یابد در
ذهن و فکر جوانان تنفیذ می‌گردد - جوانانی که به هر حال و
قطع نظر از اینکه پدرانشان تحت چه شرایط و اوضاعی به کشور

وارد شده‌اند اسرائیل را وطن خویش می‌دانند. زروفسکی با نقل قول از یکی از کسانی که با ایشان گفتگو داشته می‌نویسد: «در هیچ جای دنیا تقسیم مردم، بطور افقی و عمودی و مایل، و به مربع و دایره، چون اسرائیل نیست - و برای ساده کردن موضوع گفته می‌شود که این تقسیمات و طبقه بندیها بر طبق یک طرح و الگوی نژادی و قومی انجام می‌گیرد.» (۱۱)

مورخ انگلیسی «الکس واینگرود Alex Waingrod» در سخن از «مناسبات گروهی در جامعه‌ای جدید» می‌نویسد: «طبقه‌بندی براساس گروههای قومی یا نژادی یکی از منابع اساسی عجز و درماندگی است: بدین معنی که حیثیت و اعتباری که به عضویت گروههای فراتر نسبت داده می‌شود موجب نارضایی گروههای فرودست‌تر می‌گردد... معیار عمده این حیثیت، مشابهت و همانندی بین مهاجران و اروپاییانی است که از دیرباز در محل ماوی‌گزیده‌اند، و میزان این مشابهت هر اندازه بیشتر باشد مقام و مرتبه اجتماعی تازه وارد نیز به همان اندازه بالاتر است. مرتبه اجتماعی اروپاییان، یا به اصطلاح محل، «اشکنازیم» از مقام و مرتبه یهودیان خاورمیانه یا «سفارادیم» برتر و لذا یهودی که از انگلیس یا لهستان آمده باشد از یهودی مصری یا عراقی معتبرتر است. این جدایی و شقاق چیزی است بنیادی و در تمام جامعه نفوذ کرده است. بدیهی است در داخل هر بقوله و طبقه نیز درجه‌بندی و ترتیباتی است. مثلاً، ظاهراً یمنی‌ها در مرتبه‌ای فراتر از مراکشی‌ها جای دارند.» (۱۲)

«واینگرود» ضمن تشریح کشمکشها و اختلافات

«داخل‌گروهی» در جامعه یهودیان اسرائیل خاطر نشان می‌کند: «حادثه‌ترین مورد این خصوصیت در سال ۱۹۵۰ بروز کرد، آنگاه که شورش در چندین شهر در گرفت. تظاهرکنندگان بطور عمده از مردم افریقای شمالی بودند. تظاهرکنندگان خیابانی، یعنی کسانی که در حیفا و بیرشباب * شیشه مغازه‌ها را شکستند ظاهراً علیه خشونت پلیس و وضع بد و ناگوار مسکن اعتراض می‌کردند اما ناراحتی و خشمشان در اساس ناشی از وضع و موقعیت اجتماعی خود و کیفیت جامعه‌ای بود که نه در دایشان را می‌فهمید و نه با آنان همدردی می‌کرد.» (۱۳)

لوی اشکول، نخست‌وزیر پیشین اسرائیل قادر بود ساعت‌های متمادی درباره «ملت جهانی یهود» مدیحه‌سرایی کند - اما البته زمانی که در خارجه بود. هنگامی که به «کنعان» باز آمد با فروتنی تمام اظهار کرد که ریشه کن کردن تناقضات و امتیازات نژادی و ملی «جریانی است طولانی و مسأله نسلها.» (۱۴)

در هفدهم آوریل ۱۹۶۷ مجله امریکایی «انجارد و گزارشهای جهان» مقاله‌ای داشت حاوی این جملات: «کساد و رکود تقریباً همه بخشهای اقتصاد اسرائیل را فرا گرفته و هفت تا ده درصد از نیروی کار را از جریان خارج کرده است. در عین حال، مسائل و مشکلات اجتماعی مهمی از دون شکافهای درونی جامعه جوشیدن گرفته است... کارشناسان دولتی می‌گویند که بسیاری از بیکاران، به اصطلاح «سفارادیم» یا یهودیان شرقی و بطور عمده از مردم افریقای شمالی و خاور-میانه‌اند، که اشکنازیم یا یهودیان اروپایی‌تبار را مقصر وضع

بد و ناگوار خود می‌دانند. « (۱۵)

زرومسنکی می‌نویسد: « در بیت المقدس به مرد جالبی برخوردیم، عاقل سردی با مطالعه و با فرهنگ. ضمن گردش در یکی از بخشهای نوساخته بیت المقدس مردی را دیدیم تقریباً سی ساله که در پیاده‌رو نشسته بود و عرق را با بطری سر می‌کشید...»

« خوب نگاهش کن. یا مرا کشتی است یا تونسسی. آنجا نشسته و عرقش را می‌خورد: نوشابه مورد علاقه اعراب را، آنهم در اینجا. تازه وارد است، و به این زودیهها نمی‌تواند خود را از چنگ این عاداتی که قرن‌ها است نسل به نسل به او رسیده خلاص کند. ضمن اینکه او عرقش را می‌خورد من سویات Swiat و پلیتیکا Polityka را می‌خوانم. ما هر دو یهودی هستیم، ولی چه چیز ما را به هم می‌پیوندد؟ هیچ چیز. چه چیز ما را از هم جدا می‌کند؟ همه چیز. ما حتی به زبان واحدی حرف نمی‌زنیم... این چیزها در نوه‌ها و نیره‌های ما از بین خواهند رفت. آنها هستند که جامعه جدید را خواهند ساخت. جامعه‌ای یکپارچه، اما نه یهودی، بلکه یک جامعه اسرائیلی. « (۱۶)

در این رهگذر نقل سخنان ناهوم گلدمن که خود از معماران نظام فعلی اسرائیل است بی‌مناسبت نیست. گلدمن می‌گوید: « مردم یهود یک پدیده تاریخی و استثنایی است. این مردم درعین حال که یک ملت است یک واحد مذهبی و یک نژاد و نیز حافظ یک تمدن خاص نیز هست. با یک تصور واحد غیر یهودی از ملت و مذهب نمی‌توان این پدیده

استثنایی و تاریخی را تعریف کرد... ما ملتی جهانی هستیم که به نحوی استوار به اسرائیل وابسته‌ایم، و نیز توضیح ناپذیر - ترین جامعه در تاریخ بشر. »

اما گذشت آن زمان که پیوستگی جهانی دلان یهودی و نظریه‌سازان جیره خوارشان را می‌شد به عنوان عامل حیاتی این « ملت جهانی » توضیح ناپذیر و اسرارآمیز ارائه کرد. زندگی در اسرائیل امروز و مبارزه مردم زحمتکش آن این نیرنگی را که برای رهبران صهیونیست و حامیانشان بسیار ضرور است باطل و بی‌اثر می‌سازد. صدهزار نفر بیکار در آستانه تجاوز ژوئن، که خود معرف صدهزار خانوار کم تغذیه است - آنهم در یک جمعیت دویسیون و ششصد هزار نفری - خودگویای حقیقت است و نیاز به شرح و بسط ندارد.

نظام « مراتب نژادی » در اسرائیل وسیله‌ای است صهیونیستی برای ایجاد تفرقه در صفوف مردم زحمتکش اسرائیل، چه بدان وسیله طبقه حاکم می‌تواند از آزادی عمل و نظارت مؤثر برخوردار باشد و به تبلیغات نژادی دامن زند و آن را به مثابه سلاحی علیه اعراب به کار اندازد و از آن راه از حدت تضادهای طبقاتی بکاهد و اتحاد موقت با کلیه نیروهای را که به نحوی از انحاء از تعقیب و آزار اقلیت عرب مقیم اسرائیل منتفع می‌گردند تأمین کند.

آری، اقلیت عرب... بگذریم از ایامی که بیش از پنج - هزار یهودی در سرتاسر فلسطین نبود. اینک بیاییم و وضع را در هنگام تشکیل حکومت اسرائیل مورد توجه قرار دهیم.

برطبق تصمیم ماه نوامبر ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد،

حکومت اسرائیل در سرزمینی به مساحت چهارده هزار کیلومتر مربع، با یک میلیون و یکصد هزار نفر جمعیت مرکب از ششصد هزار یهودی و پانصد هزار عرب تشکیل شد. (۱۷)

در جنگ سال ۱۹۴۸ اسرائیل شش هزار کیلومتر مربع از اراضی فلسطین را با جمعیتی در حدود چهارصد هزار نفر ضمیمه خود ساخت. در اوایل سال ۱۹۴۹ بنابر ارقام و آماری که منابع اسرائیلی بدست دادند در بیش از بیست هزار کیلومتر مربع قلمرو اسرائیل بیش از صد و شصت هزار عرب باقی نمانده بود.

اما این هفتصد هزار عرب تحت چه شرایط و اوضاعی ناپدید شدند و به کجا رفتند (۱۸)؟ و بر سر اسوالشان چه آمد؟ زمینهایشان اینک در تصاحب کیست؟ و چه تعداد از آنها برای عبرت سایرین که حاضر به ترک خانه و کاشانه خویش نبودند کشته شدند؟ و چه تعداد بر اثر ابتلای به امراض و در اثر گرسنگی و بی مسکنی جان سپردند؟

ارقام چندی را از منابع اسرائیلی می آوریم: اکثریت این مردم در جنگ سال ۱۹۴۸ به زور از خانه و کاشانه خود رانده شدند و دهات و قصباتشان ویران شد:

در ۱۹۴۸/۱۱/۵ ساکنان ده «عقریت» در غرب جلیله اخراج شدند، و در پانزدهم همین ماه ده «کفر بیرعام» به زور تخلیه شد.

در ۱۹۴۹/۲/۴ ساکنان ده «کفراعنان» را از خانه و کاشانه خود راندند و بیشترشان را از سرز خارج کردند و ارتش دهکده را درهم کوبید و ویران ساخت.

در ۱۹۴۹/۲/۲۸ هفتصد عربی را که پس از آوارگی از

دهات سابق خود در « کفریاسیف » اقامت گزیده بودند از قصبه مزبور بیرون راندند و همه را از مرز خارج کردند.

در ۲۴/۱/۱۹۵۰، ارتش ساکنان « قابسیه » را به زور تخلیه و همه را از مرز اخراج کرد.

در ۱۷/۸/۱۹۵۰ ساکنان شهر عربی « مجال اشکلون » (در حدود دوهزار نفر) از کشور اخراج شدند.

در اوایل فوریه سال ۱۹۵۱ ساکنان سیزده ده عرب واقع در « وادی - اعرا » از کشور اخراج شدند.

در ۱۷/۱۱/۱۹۵۱، ارتش قصبه « البویشات » را با خاک یکسان و ساکنانش را از کشور اخراج کرد.

در سپتامبر ۱۹۵۳ ساکنان قصبه « ام الفرج » از کشور اخراج شدند و خانه هاشان با خاک یکسان شد.

در ۲۹/۱۰/۱۹۵۶ مردان و زنان و کودکان « کفرقاسم » قتل عام شدند (۱۹)

جهان فقط از جزء نا چیزی از مصیبتی که به آوارگان فلسطین روی آورده آگاه است (و حقایق مذکور جلوه هایی از این اند کند)، لیکن با مرور زمان جزئیات و دقایق اسر همه از پرده بدر خواهد افتاد.

در آستانه سال ۱۹۶۸ یکی از روشنفکران عرب، یکی از سیصد هزار عربی که اینک در اسرائیل زندگی می کنند، سندی را به جمعی از آشنایان خویش نشان داد که توسط مقامات اسرائیلی و بر اساس مقررات « دفاعی » که مقامات انگلیسی در سال ۱۹۴۵ مجری می داشتند صادر شده بود. او بدون این سند مجاز نبود از خانه به محل کار خود که قریب به سی کیلومتر با آن فاصله داشت برود. این پروانه حاوی زمان ورود به محوطه

و میزان توقف در آن و همراهان دارنده پروانه و شماره شناسنامه‌های ایشان بود. دارندگان این پروانه مجاز بودند که فقط از راه زمین مسافرت کنند و در جاهایی توقف کنند که در پروانه معین شده بود. صاحبان چنین پروانه‌ای از انجام کار یا کارهایی که تحت عنوان « منظور از مسافرت » در پروانه نیامده بود منع شده بودند و مجاز نبودند محل اقامت خود را بدون اجازه افسر مسئول این کار تغییر دهند، و قس علی هذا. این پروانه برای کسانی صادر می‌شود که مجاز به مسافرت از ناحیه‌ای ممنوعه به ناحیه ممنوعه دیگری هستند. اما چرا نواحی ممنوعه؟ به علت تأسیسات سری نظامی؟ خیر. از بدو تأسیس حکومت اسرائیل، رهبران قوم نواحی عرب‌نشین را ممنوعه اعلام کرده‌اند. مقررات پلیسی و نظامی که اینک در این مناطق اجرا می‌شود یادآور مقرراتی است که آلمانها در سرزمینهای اشغالی خود نسبت به « نژادهای پست » اعمال می‌کردند.

باید بخاطر داشت که مقررات « فوق‌العاده‌ای » که در ۱۹۶۸ به موجب آن برای مسافرت اعراب مبادرت به صدور پروانه‌ای شد که خود متضمن هفده شرط لازم‌الاجرا بود و به موجب آن هر عرب مقیم اسرائیل را می‌توان به بازداشت در خانه یا جزآن، و به هر مدت، محکوم کرد در سال ۱۹۴۵ توسط مقامات مستعمراتی بریتانیا در فلسطین به مورد اجرا درآمد. مقامات بریتانیا چون دیدند که کفه سهام شرکت صهیونیستی « توسعه » فلسطین به سود ایالات متحده امریکا سنگین شد این مقررات غلاظ و شداد را نه فقط بر اعراب و یهودیان مترقی مقیم فلسطین بلکه بر صهیونیستها نیز که

آشکارا از سرمایه‌های امریکایی حمایت‌سی کردند تعمیم دادند. حال ببینیم صهیونیستها هنگامی که این مقررات علیه خودایشان بکار می‌رفت آنرا به چه نحو توصیف می‌کردند و چگونه از آن سخن می‌داشتند.

یعقوب شاپیرو Ja'akov Shapiro وزیر دادگستری اسرائیل که بعدها این مقررات مقامات مستعمراتی بریتانیا را به صورت عناصر عادی زندگی و رفتار با اعراب درآورد در هفتم فوریه سال ۱۹۴۷ آنرا چنین وصف کرد: « نظامی که پس از اجرای « مقررات دفاعی » در فلسطین مستقر شده نظیرش در هیچ کشور متمدنی نیست. حتی در آلمان نازی هم چنین قوانینی نبود و عملیات « میدانک Maidanek » و نظایر آن بر خلاف قوانین بدون بود. نظیر چنین وضعی را فقط در یک‌جا می‌توان یافت، آن هم در ممالک تحت اشغال. اینان با این اظهار که این مقررات برای مردم قانون شکن است و با مردم درست و سر براه کاری ندارد می‌کوشند ما را آرام سازند، ولی حاکم نظامی آلمان هم در « اسلو » اشغال شده اعلام کرد که با مردمی که به سرکار خود بروند و سر براه باشند کاری نیست. ما به جهانیان اعلام می‌کنیم که « مقررات دفاعی » حکومت فلسطین اساس قانون و عدالت را در کشور درهم کوبیده است. » (۲۵)

در پایان سال ۱۹۴۷ اسرائیل موافقتنامه‌ای را امضا کرد و به موجب آن تبعیض در تعلیم و تربیت را محکوم نمود، حال آنکه بولتن حزب مترقی اسرائیل در این زمینه و در اشاره به اعراب اسرائیل می‌گوید:

از کودکان عرب که ۱۱/۵ درصد کل جمعیت اسرائیل

را تشکیل می‌دهند فقط ۲/۹ درصد در مدارس متوسطه درس می‌خوانند (۱۹۵۶-۱۹۶۶) و فقط سیصد نفر یعنی به میزان ۱/۵ درصد کل دانشجویان اسرائیل در مدارس عالیۀ کشور پذیرفته می‌شوند. (۲۱)

زرومسیکی می‌نویسد: « علی‌رغم اینکه اکثریت اعراب اسرائیل روستانشین و کشاورزند حتی یک مدرسه کشاورزی برای جوانان عرب وجود ندارد. وضع مدارس دیگرشان نیز بسیار رقت‌انگیز است. به علت کمی جا کلاسهای درس اغلب در هوای آزاد تشکیل می‌شود. مدارس اعراب به ندرت سیز و صدلی دارند و بچه‌ها ضمن درس به ناچار روی زمین می‌نشینند.» (۲۲)

در خصوص مسأله زمین، حزب پیشرو اسرائیل می‌گوید: ضبط زمین دهقانان عرب یکی از نمونه‌های بارز سیاست ضد - عربی دولت و ستم و تبعیضی است که نسبت به اعراب اعمال می‌کند. شیوه بسیار آزموده صهیونیستی در زمینه تأمین زمین برای مهاجران یهود هنوز ادامه دارد، جز آنکه اینک براساس « ضرورت‌های امنیتی » و « توسعه » و « حفظ اموال حکومت » از آن دفاع می‌شود... ضبط میلیونها هکتار زمین متعلق به آوارگان عربی که به زور از کشور رانده شده بودند کافی نبود؛ اینک زمینهای اعرابی که توانسته‌اند به هر حال در اسرائیل بمانند مدام دستخوش و در معرض ضبط و مصادره است.

«از زمان تشکیل حکومت اسرائیل به این طرف دولت برای محروم کردن اعراب از اراضی خود اقدامات گونه‌گونی را که از لحاظ شدت در مراتب متفاوت بوده‌اند معمول داشته است، از آنجمله وضع و اجرای چند قانون که به موجب آنها

پیش از یک میلیون « دونوم * » از زمینهای اعراب مقیم اسرائیل را ضبط کرده است. « (۲۳)

ظهر روز سی و یکم ژانویه ۱۹۶۴ دستجات اوباش فاشیست در « ناتانیا Natanya اعراب را در خیابانها به باد کتک گرفتند. محافل ذی‌علاقه شایعه همیشگی را پراکندند مشعر براین که «اعراب یک یهودی را به قتل رسانده‌اند» - که البته هیچگاه تأیید نشد. این شرارت که با خونسردی تشویق نیز می‌شد به مدتی دراز ادامه یافت و بدیهی است پلیس هم در مداخله شتابی نداشت.

اعراب قصبات مجاور به اعتراض به این رفتاری که با دوستانشان شده بود تظاهراتی ترتیب دادند و بعد هم اعتصاب کردند. مقامات اسرائیلی بی‌درنگ عمل کارگران عرب را شوشی توصیف کردند که به تحریک فاسیونالیستهای عرب صورت گرفته است.

اسیل حبیبی، نماینده حزب مترقی اسرائیل طی نطقی در پارلمان آن کشور از نادرستی ادعای مقامات اسرائیلی پرده برداشت و گفت: « عمل ساکنان « طیبه » و « کلنساو » اعتراض به سیاست تبعیض دولت بود که ناگزیر به چنین نتایجی یعنی به تجاوز به اعراب مقیم اسرائیل منجر خواهد شد. کارگران طیبه و « کلنساو » مانند سایر کارگرانی که در قصبات مجاور زندگی می‌کنند به خاطر تربیت کارگری خود شهروند و رفقای یهودی ایشان را خوب می‌شناسند و با ایشان کار می‌کنند و به اتفاق علیه استعمارگر واحد مبارزه می‌کنند. پارسال هنگامی که کارگران شهرداری در « راسات - گان » دست به اعتصاب

زدند شهرداری کوشید از میان کارگران عرب گروهی اعتصاب شکن دست و پا کند ولی حتی موفق نشد یک کارگر عرب را بیابد که بخواهد نان را از دست رفقای یهودی خود بقاید. «همانطور که همه می دانند دوشنبه گذشته کارگران خلیج حیفاً، اعم از یهودی و عرب، با روح برادری و وحدت به اعتراض به افزایش هزینه زندگی دست از کار کشیدند و خواستار افزایش دستمزدها شدند.

« ما به طبقه کارگر یهود اسرائیل ایمان و به اخلاق پرولتاریایی او اعتماد داریم... » (۲۴)
 امیل حبیبی ضمن دفاع از شرافت کارگران یهود تأکید کرد که « اوباشی را که در ناتانیا مرتکب شرارت شدند به هیچ روی نمی توان معرف مردم اسرائیل خواند. » (۲۵)

در ماه مه ۱۹۶۵ در گفتگو با شهردار بخش اسرائیلی بیت المقدس تعمداً از او پرسیدم عده دلدادگان در این شهر زیاد است؟

مثل اینکه از این سؤال خوشش آمد. در پاسخ گفت:
 « آه، بله. شاید بیش از هر جای دیگر. »
 اما وقتی از او پرسیدم که آیا به عنوان یک شهردار می تواند به من بگوید که طی سال گذشته چه تعداد « ازدواج آبیخته » ثبت شده است درماند (آخر عشق بین یهود و عرب فرق نمی نهد).

یافتن این ارقام در محاضر قبرس آسانتر بود، چون اسرائیلیهایی که نمی توانند در محاضر اسرائیل ازدواج کنند بیشتر به قبرس می روند.

عده ازدواجهای آسیخته در اسرائیل اندک است لیکن این تعداد علی‌رغم سیاست محافظ حاکمه اسرائیل که سخت در اندیشه « پاک‌ی و خلوص » نژادند مدام در افزایش است. البته این جریان در طبقات ممتازه نیست و در طبقات زحمتکش ریشه دارد و قشرهای مترقی اسرائیل که خود فارغ از تعصبات نژادیند در این کار پیشگامند.

قصه، در این زمینه سخنان مخاطب زرومسی در این گفتگو، درباره ملت اسرائیل حتی با حاشیه‌ای هم که برای لحن مغرورانه و برتری جویانه‌اش منظور داریم، ناقص می‌نماید. به عقیده ما ملت اسرائیل وقتی کاملاً شکل بگیرد آمیزه‌ای خواهد بود از جماعات و ملل اسرائیل نوین.

هدف « تبعیض نژادی » در اسرائیل این است که صهیونیستها بتوانند سیاست استعماری دیرینه انگلستان را اعمال کنند ولی آیا دلیل و موجب دیگری برای اعمال چنین سیاستی در اسرائیل هست؟

آری، هست؛ و این دلایل و موجبات وقتی روشن خواهند شد که نقش و محل و موقع اسرائیل در دستگاه جهانی صهیونیسم بررسی شود. سازمان جهانی صهیونیستها تا به امروز همچنان در مقام مرکز تشکیلاتی و فکری صهیونیسم باقی است. این سازمان که در سال ۱۸۹۷ تأسیس شد، و مرکز آن در امریکاست، بر مبنای نژادی طرح و تأسیس یافته و امکانات مالی آن با قدرت بزرگترین انحصارهای مالی و صنعتی جهان برابری می‌کند. همین سازمان، کنسرنهای صهیونیستی را در پیش از شخصت کشور جهان اداره می‌کند و یا زیر نظر دارد و

خطوط مشخصه سیاست و فعالیت «کنگره یهودیان جهان» را که خود شعبه‌ای از همین سازمان است در شصت و هفت کشور تعیین می‌کند. این دو سازمان عمده صهیونیستی، جماعات و انجمنها و باشگاهها و کمیته‌های موقت و دائم و اتحادیه‌های وابسته بسیار دارند.

علی‌الظاهر، کنگره جهانی صهیونیستها که هیأت‌های نمایندگی آن انتصابی است عالیترین اندام سازمان جهانی صهیونیستهاست. این کنگره شورای جهانی صهیونیستها را که خود مرکب از نمایندگان کلیه سازمانها و احزاب صهیونیستی سمالک مختلف است انتخاب می‌کند. «شوری» به نوبه خود کمیته اجرائیه جهانی صهیونیستها را که مرکز آن در نیویورک و بیت‌المقدس است بر می‌گزیند. این کمیته دوازده بخش دارد که هر یک رشته خاصی از فعالیت سازمان جهانی صهیونیستها را اداره می‌کند (از فعالیتهای اطلاعاتی گرفته تا فرهنگی و تعلیمات دینی، در کلیه ممالکی که یهود بر آنها پراکنده‌اند.)

کمیته اجرائیه سازمان جهانی صهیونیستها در حقیقت مجری اراده و خواست‌گروه کوچکی است که خود نماینده منافع برخی از انحصارچیان ایالات متحده است، که بیشتر تبار یهودی دارند. این گروه عنداللزوم می‌تواند با استناد به عده قابل ملاحظه اعضای سازمانهای صهیونیستی امریکا که در حدود کل جمعیت اسرائیل است اراده خود را بر سازمان جهانی صهیونیستها تحمیل کند؛ یعنی با اشاره به وجود ارتش عظیم صهیونیستهای امریکا که هیچ‌گاه نشانی از تمایل به مهاجرت به خاورمیانه ابراز نداشته‌اند. سازمانهای صهیونیستی متعددی که آماده‌اند محافل حاکمه اسرائیل را با شور و هلهله

استقبال کنند و با کمک مالی خود ایشان را در انجام نقشه‌های خویش یاری نمایند عبارتند از سازمان بنای برث * با پانصد هزار عضو، کنگره یهودیان امریکا با سیصد هزار عضو، سازمان صهیونیستهای امریکا با یکصد هزار عضو و هاداسه** یعنی سازمان زنان صهیونیست امریکا با سیصد هزار عضو. اما عامل حقیقی قدرت رهبران سازمان جهانی صهیونیستها شماره اعضای صهیونیستهای امریکا نیست بلکه دفترچه‌های بانکی میلیونرهای امریکایی و سرمایه‌داران وابسته به آنها در آلمان باختری و افریقای جنوبی است.

سازمان جهانی صهیونیستها چنانکه شایسته یک « کنسرن » جهانی است خود یکی از بزرگترین صاحبان سرمایه جهان سرمایه‌داری است. بینیم تنها در اسرائیل چه دارد: ۶۸ درصد زمینهای زراعی (استیجاری)، سرپرستی ۴۸۰ قرارگاه کشاورزی، و در ۱۹۶۳ مالکیت طلق یا مشاع ۶۰ درصد از بنگاههای صنعتی. بعلاوه سازمان، صاحب « کمپانی قرارگاههای روستایی و حومه بامسئولیت محدود » است؛ (همین شرکت که یکی از بزرگترین شرکتهای ساختمانی اسرائیل است سهامدار شرکت « مکوروت Mekorot » از شرکتهای عظیم تأسیسات هیدرولیک نیز هست.) شرکت هواپیمایی ال‌عال که در خطوط بین‌المللی کار می‌کند و نیز شرکت کشتیرانی زیم که بزرگترین شرکت کشتیرانی کشور است از شمار دارایی سازمان است، و نظایر اینها. و نیز لازم است درباره منابع عمده سرمایه‌های خارجی

که از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۹ به اسرائیل وارد شده است سخنی چندگفته شود: کمکهای امریکا (وامهای بانک صادرات و واردات واشینگتن، کمک در قالب ارسال بازار محصولات کشاورزی) معادل ۵۵۷۳۰۰۰۰۰۰ دلار یا ۱۶/۵ درصد؛ وجوه اسالی یهودیان، یعنی صهیونیستها، و بطور عمده از امریکا معادل ۸۴۸۷۰۰۰۰۰۰ دلار یا ۲۵ درصد؛ اوراق قرضه دولتی که عمده آن در امریکا فروخته شد ۳۳۴۶۰۰۰۰۰۰ دلار یا ۱۰ درصد؛ وامهای دریافتی از بانکهای خارجی و سرمایه‌های خصوصی بطور عمده از امریکا و فرانسه ۷۷۰۱۰۰۰۰۰۰ دلار یا ۲۲/۷ درصد؛ کمکهای آلمان باختری (وجوه پرداختی به دولت یا به اشخاص به‌عنوان غرامت) معادل ۷۲۵۳۰۰۰۰۰۰ دلار یا ۲۱/۴ درصد... جمعاً معادل سه میلیارد و سیصد و هشتاد و شش میلیون دلار. چنانچه نیمه اول سال ۱۹۶۰ را باخذ قرار دهیم که طی آن ارزش اموال غیر منقول اعراب اخراجی به ۵۶۰ میلیون دلار بالغ گردید در این صورت سرمایه‌ای که طی دوازده سال مورد بحث در کشور تمرکز یافت بالغ بر چهار میلیارد و یکصد میلیون دلار و یا ۳۴۰ میلیون دلار در سال و قریب به یک میلیون دلار در روز خواهد بود. (۲۶)

این تزریق که اقتصاد اسرائیل را بر پا نگه می‌داشت تا تجاوز ژوئن ۱۹۶۷ همچنان و با همان آهنگ ادامه داشت و از ژوئن به بعد به سرعت افزایش یافت. ضمناً باید دانست که تا ۱۹۶۷ دوست کمپانی امریکایی در اسرائیل فعالیت داشتند.

اینک با توجه به جمعیت دو میلیون و ششصد هزار

نفری اسرائیل و وسعت خاک آن که حتی در محدوده مرزهای غیر قانونی سال ۱۹۴۸ از بیست هزار کیلومتر مربع در نمی‌گذرد و مجموع بنگاههای بالنسبه بزرگ آن که شماره آنها از ۱۶۳ متجاوز نیست نگاهی به ارقام فوق‌الذکر به روشنی نشان می‌دهد که اقتصاد اسرائیل در سلطه شرکت صهیونیستی و به واسطه آن در پنجه سرمایه‌های امریکایی و آلمان غربی و دیگر انحصارات غیر صهیونیستی است و با این احوال طبیعی است که صهیونیسم جهانی، یعنی این متحد وفادار امپریالیسم، اسرائیل را نه جگر گوشه که مایملک خود بداند.

و چنین استنباط و برداشتی از ناحیه رهبران صهیونیست امری است منطقی و تعیین کننده محل و موقع اسرائیل در دستگاه صهیونیسم — یعنی اگر محافل حاکمه اسرائیل را که همیشه گوش به فرمان این دستگاه داشته و دستگاه اداری مملکت را با مقاصد دور و دراز آن منطبق ساخته‌اند نماینده حکومت اسرائیل بدانیم. و همین اسرائیل یعنی اسرائیل جنگجویان و سیاست‌بازان و متعصبان است که به متابعت از اراده و خواست رؤسای حقیقی کنسرن صهیونیستی — نه مدیران و فروشندگان سیاری چون ناهوم گلدسن — ناگزیر است علی‌العجاله سه وظیفه مهم و اساسی را که تعیین کننده نقش وی در دستگاه صهیونیسم جهانی‌اند به انجام رساند. این سه وظیفه عبارتند از:

(۱) تبدیل حکومت به چنان جانوری درنده که در کنترل اوضاع و یا تعیین مسیر اوضاع خاورمیانه که برای امپریالیسم

اهمیت حیاتی دارد قادر به اعمال زور باشد. * (۲۷)

(۲) کمک به مرکزیت بیشتر اسرائیل به مثابه یک کانون نفوذ سیاسی و فکری و در صورت امکان مرکزی برای کنترل یهودیانی که در ممالک مختلف زندگی می‌کنند.

(۳) تقویت و تحکیم موقعیت اسرائیل به مثابه ابزاری برای اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی اسپریالیسم در کشورهای در حال رشد آسیا و افریقا (و یا بعضی ممالک دیگر). وقایعی که طی این بیست سال در خاورمیانه و اسرائیل گذشته است نشان می‌دهد که محافل حاکمه اسرائیل با چه شور و حرارتی می‌کوشند این وظایف را به انجام رسانند.

هشت هزار میلیون دلاری که اسرائیل بنا بر اظهار

۵ سرمایه‌گذاری بنگاههای امریکایی در نفت خاورمیانه سودی که از آن برده‌اند:

سال	سرمایه‌گذاری مستقیم (به میلیون دلار)	سود پس از وضع مالیات (به میلیون دلار)	نرخ سود سرمایه بکارانداخته (درصد)
۱۹۶۳	۱۲۰۷	۸۴۵	۶۸٫۳
۱۹۶۴	۱۲۴۰	۸۹۳	۷۲
۱۹۶۵	۱۴۹۱	۸۱۳	۸۴٫۵

س. آستاخوف در مقاله‌ای تحت عنوان « نکات بیشتری درباره علل

ناپیدای تجاوز اسرائیل» که در شماره ۱۰ مسائل بین‌المللی مورخ ۱۹۶۷ انتشار داده شده، با این همه باید خاطر نشان کرد که مثلاً در کویت متوسط سود سالانه انحصارات نفت به ۵۰۰ درصد مبالغ سرمایه‌گذاری شده بالغ می‌گردد. بنا بر اطلاعاتی که مطبوعات غربی بدست می‌دهند سود انحصارات امریکا و انگلیس از نفت اعراب در یکسال به ترتیب ۱۲۰۰ میلیون دلار و ۶۰۰ میلیون دلار بوده است!

مقامات رسمی طی بیست سال اول موجودیت خود گرفته (و این مبلغ به مراتب بیش از کمکی است که هر یک از ممالک مورد حمایت جهان آزاد دریافت داشته است) نشان می‌دهد که اسپریالیسم در خاورمیانه اقدام به عمل با اجرا جویانه خطیری کرده و نه هزار میلیون دلاری که در نظر است از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۵ پرداخت شود نشان می‌دهد که این ماجرا در آینده نیز با همان نیت و شدت ادامه خواهد داشت. (۲۸)

بیست درصد کل بودجه سال ۱۹۶۶ - ۶۷ اسرائیل برای تصفیه تعهدات مالی و پرداخت بهره وام‌های دریافتی و در حدود ۴۰ درصد آن به هزینه‌های مستقیم یا غیر مستقیم نظامی تخصیص یافته بود. با این حساب، فشاری که رهبران اسرائیل برای تسریع در کار به کارگران شهری و روستایی و اعضای شرکت‌های تعاونی وابسته به بانک‌های صهیونیستی وارد می‌آوردند و رنجی که زحمتکشان اسرائیل طی این سالیان دراز بر خود هموار کرده‌اند حتی برای بازخرید جزء کوچکی از سفته‌هایی که محافل حاکمه اسرائیل به شرکای اسپریالیست خود سپرده‌اند کافی نیست و طبقه حاکم اسرائیل که خود از این امر نیک آگاه است پنهان نمی‌دارد که می‌خواهد و بر آن است که بدهی‌های خویش را با انجام خدمات خاص به بستانکاران، تأدیه کند.

در ژانویه سال ۱۹۶۸ و در اوج ترکتازیهای اسرائیل، متعاقب تجاوز ژوئن، لوی اشکول نخست‌وزیر سابق به پرزیدنت نیکسون گفت: «یک اسرائیل نیرومند می‌تواند تنها امیدایالات متحده را به جلوگیری از نفوذ بیشتر شوروی در خاورمیانه برآورده سازد.» (۲۹)

روزنامهٔ «Haarets» در پیش‌بینی خود برای سال ۱۹۶۸-۶۹ نوشت: محافل اسرائیل: احتمال جنگ تازه‌ای با اعراب، در آینده‌ای نزدیک.

این چیزی است که جنگجویان اسرائیل به عنوان نشان عملی «حسن نیت» در آمادگی به جهت انجام وظایف سه‌گانه ارائه می‌کنند.

مقامات اسرائیلی در احوالی که بیکاری دامنگیر کشور است میلیون‌ها پوند اسرائیلی را خرج تبلیغ فکر ملت جهانی یهود و صرف مواعظی می‌کنند که یهودیان را به جمع شدن به دور حکومت و حمایت کامل از اقدامات و اعمال مخاطرم‌آمیز محافل حاکمه فرا می‌خواند؛ و چون اسپریالیسم سخت به فعالیت «تبلیغاتچیان» اسرائیل علاقه‌مند است لذا بخش عمده‌ای از بیلون‌ها دلاری که وارد «ارض موعود» می‌شود به جیب ایشان راه می‌یابد.

نمونهٔ «تبعیض نژادی» در اسرائیل، یعنی تقسیم مردم به اشکنازیم و سفارادیم و غیرکلیمی و عرب *، بعلاوهٔ نظام و ترتیبات مفصل تبعیضی که در رفتار با اعراب سرعی می‌شود همه به هدف و منظور واحدی خدمت می‌کند. اینها همه جزئی از اجزاء مشکلهٔ سیاستی است که برگزیدگان سازمان جهانی صهیونیستها به منظور ایجاد به اصطلاح یک مرکز نفوذ که همان مرکز یهود باشد تعقیب می‌کنند و نا گفته نماند که این مرکز جایی نیست که مردم اسرائیل در آن زندگی می‌کنند.

صهیونیستها منتهای کوشش خود را بکار می‌برند تا

جریان طبیعی تشکیل «ملت اسرائیل» را به تعویق افکنند. آنها مسلماً نیازی به ملت یکپارچه‌ای ندارند که حتی از هم اکنون و در آغاز تشکیل خود نشانهایی از بی‌اعتنایی نسبت به صهیونیسم و آلمانها و انگلیسیها و روسها و ایتالیاییهای یهودی تبار ابراز می‌دارد.

یوری آونری Yuri Avneri سر دیر یکی از مردم-پسندترین مجلات اسرائیل گفت: «حالا که حتی یک نفر از کسانی که می‌توانستند چیزهایی در باره نسل جدید بگویند به این کنگره (یعنی بیست و ششمین کنگره صهیونیستها در بیت المقدس ی. ا) دعوت نشده است این وظیفه را من خود بر عهده می‌گیرم... کنگره‌ای که شما در اینجا تشکیل داده‌اید برای ما پدیده‌ای است پیگانه و تنفرانگیز؛ ما اصلاً نمی‌دانیم صهیونیسم چه صیغه‌ای است... همچون نعشی زنده در میان ما می‌لولد و ذهن ما را آلوده می‌کند... و نه تنها ذهن بلکه مقرارت و قوانین اداری و نظام سیاسی و مسأله موجودیت ما را آلوده و ضایع کرده است.»

رهبران صهیونیسم جهانی بدون هیأت حاکمه فعلی و «گروه مهاجران ممتازی» که از اروپا و آمریکا می‌آیند-اروپا و آمریکایی که محل و مرکز یهودیان ثروتمند و متنفذ است- نمی‌توانند زندگی کنند. ظاهراً اسرائیل مظهر و نماینده همین گروه است، چون بنا بر رأی و نظر روانشناسان صهیونیست قشر «ممتاز» یهودیان آمریکا و اروپا به خاطر «همنوعان» خود (یعنی مهاجران اروپایی و آمریکایی) اعانه می‌دهند و از فکر تابعیت دو گانه پشتیبانی می‌کنند - و این خود عامل سهم دیگری است در تبعیض نژادی نوع اسرائیلی.

لیکن می‌دانیم که به هر حال حرکت یک جریان تکاملی را در منتهای خود می‌توان کند کرد اما نمی‌توان بطور کلی متوقف نمود. کوشش در انجام چنین عملی مسلماً به انفجار خواهد انجامید - و با خواندن اطلاعات جالبی که نیوزویک در سال ۱۹۶۵ در باره وضع اسرائیل منتشر کرد این فکر بی‌اختیار به ذهن خطور می‌کند. مجله مزبور می‌نویسد: «از ۱۹۴۸ تا کنون بیش از یک میلیون و دویست هزار یهودی به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند. اینها از چهل و نه کشور آمده‌اند و به هفتاد زبان سخن می‌گویند؛ و با این مهاجرت‌های گروهی چیزی به وجود آمده که اسرائیل «ثانی» نام گرفته است - شصت درصد از جمعیت دو میلیون و نیم نفری اسرائیل تبار شرقی دارند؛ اینها یهودیان افریقا و آسیا و خاور میانه‌اند و دید و نظرگاه فرهنگی و اجتماعی ایشان با دید و نظرگاه «اشکنازیم» یعنی یهودیان اروپایی تبار فرق دارد... در آمد شرقیها به زحمت به سه چهارم متوسط ملی می‌رسد.» (۳۵) اما شکاف و فاصله موجود از حدود ارقام خشک آماری فراتر می‌رود: یهودیان اروپایی با یهودیان شرقی به اهانت رفتار می‌کنند. یک مغازه‌دار لهستانی گفت: «آدم نمی‌تواند عملی را که از یک یهودی اروپایی قبول می‌کند از یک فرنک* بپذیرد». یک مادر اسرائیلی در باره دامادش می‌گفت: «البته پسر خوبی است، اما حیف سیاه پوست است. اهل لیبی است، و با عرب فرقی ندارد»، و بعد انگشتش را مقابل لبانش قرار داد و تقریباً به لابه گفت: «لطفاً به همسایه‌ها نگویند.»

تکیه روی کلمات از ی. ا

• Frenk صفتی تحقیرآمیز در سخن از یهودیان شرقی

به قول نیوزویک «بسیاری از یهودیان شرقی... دل پری از یهودیان اروپایی دارند» همین مجله می‌افزاید که «داوید خاخام از یهودیان عراق می‌گوید: اشکنازیم نمی‌خواهد ما سر بلند کنیم. ما در ذیل هستیم، آنها در صدر. ما از دست تبعیض نژادی به اسرائیل پناه آوردیم و حالا آن را در اینجا هم می‌بینیم». بیخائیل سلزر Selzer سخنگوی عمده این مسأله‌ای که یهودیان شرقی با آن دست به گریبانند می‌گوید: «اینها می‌خواهند سفارادیم را به اشکنازیم تبدیل کنند. اینها نمی‌دانند که دوی بمب ساعتی نشسته‌اند. این هم جنبه‌ای دیگر از فعالیت تئورسینهای اسرائیل و کسانی که مستقیماً دست اندر کار حل مشکل‌اند: ا. زروسکی می‌نویسد: «تا به امروز هنوز مشخص نشده است چه کسی را باید یهودی دانست لیکن در این که چه کسی را باید بیگانه دانست تردید نیست. بعلاوه، در این زمینه رفتار بسیار موهنی با اشخاص می‌شود... هفته-نامه اسرائیلی به نام اودنوا که حزب ماپام Mapam به زبان لهستانی منتشر می‌کند حاوی داستانی است که یکی از اتباع اسرائیل باز می‌گوید. داستان مزبور عیناً چنین است: «به من گفتند به اتفاق علیحده‌ای بروم. در آنجا دستور دادند شلوارم را در بیاورم - و بازرسی دقیق و کامل شروع شد. سر انجام سکوت درآورد با اظهار این کلمات شکسته شد: «بله؛ یهودی است. بسیار خوب.» و اما این واقعه کی و در کجا اتفاق افتاد؟ در ورشو؟ در لدز؟ در سال ۱۹۴۱ یا ۴۳... در هیچکدام، در اسرائیل و در سال ۱۹۶۰، در تکیه روی کلمات از ی. ا

خیابان یاونه Yavne و در محل دستگاه محترمی که موسوم است به «دیوان خاخابها» - آری، همانطور که گفتم در ۱۹۶۰ میلادی. در تمام مدت عمرم دو بار شلوارم را از پایم در آورده‌اند تا معلوم دارند که آیا به قوم برگزیده تعلق دارم یا نه. یکبار در گتو و پیش از اعزام به آشویتس و بار دوم در اینجا؛ در قلمرو حکومت یهود...» (۳۱)

اینک ببینیم محافل حاکمه اسرائیل سوسین وظیفه اساسی را که رهبران صهیونیستم جهانی بر عهده ایشان نهاده‌اند چگونه انجام می‌دهند: چندی پیش مهمانخانه‌ای بزرگ و چندین دستگاه آپارتمان که هزینه ساختمانشان بالغ بر بیست میلیون دلار بود و به بهای گران به اجاره رفتند و به فروش رسیدند در «ایبجان» پایتخت «ساحل عاج» ساخته شد. «اکوستیل فدرمان*» میلیونر اسرائیلی که هزینه این طرح را تقبل کرده بود در «عمل، نه در حرف» تمایل پولداران اسرائیلی را به کمک به آزادی اقتصادی سمالک در حال توسعه ابراز و اثبات کرد. فدرمان شخصاً کسی به نام «ویلی-شلنر***» را به مدیریت مهمانخانه مزبور گماشت.

بعدها حقایقی در پیوند با این کار به ظاهر عادی و معمولی مکشوف گشت: معلوم شد که امور این فدرمان را شرکتی به نام پوپینا Popina که در «لیختن اشتاین***» به ثبت رسیده و نام سهامدارانش در زمره اسرار است ادراه می‌کند.

Ecstiel Federmann ◊

Willie Schelner ◊◊

Liechten stein ◊◊◊ ناحیه‌ای خودمختار در سوئیس.

به هر حال، علی‌رغم پردهٔ اختفایی که بر این ماجرا کشیده شده بود حقایق مهمی از پرده به در افتاد: یکی آنکه هر چند فدرمان در این قضیه ظاهراً نقش اول را بازی می‌کرده بیست و پنج درصد سهم خود وی به جیب سهامدار سّری کمپانی می‌رفته است؛ دوم آنکه معلوم شد که شخصی که فدرمان به مدیریت مهمانخانه منصوب کرده نازی فعال و معاون یکی از صاحب‌منصبان بر جسته نازی به نام «آلبرت اشپیر»^{*} بوده که خود در «نورنبرگ» محاکمه و به بیست‌سال حبس محکوم شده است.

قابل توجه این که همین فدرمان میلیونر را دولت اسرائیل به ممالک افریقایی معرفی و توصیه نمود و گلداسایر که در تمام دسیسه‌های دستگاه رهبری اسرائیل نقش فعال و تجربه فراوان دارد از او خواست که کار خود را در افریقا با «کیفیت و روح اسرائیلی» انجام دهد، (۳۲) و او هم البته چنان کرد، که دیدیم.

از ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۵ چهار هزار و ششصد و چهل نفر دانشجوی افریقایی دوره‌هایی را در اسرائیل دیدند. (۳۳) بیشتر آنها در رشته کشاورزی و «فن احراز رهبری در نهضت‌های کارگری» آموزش دیدند.

این فن «در مؤسسه آسیایی و افریقایی برای کار و اقتصاد و همکاری» تعلیم داده می‌شود که در ۱۹۵۹ توسط هیستادروت (که هم بنگاهی است کشاورزی و هم کانالی است ارتباطی برای سرمایه‌های خارجی) و فدراسیون کار و کنگرهٔ سازمان‌های صنعتی امریکا تأسیس شد. مدیریت مشترک

این سازمان را «الياهو الات*» سفیر سابق اسرائیل در امریکا و بریتانیا و «جورج سینی**» رئیس فدراسیون کار امریکا بر عهده دارند.

جورج سوریس، روزنامه‌نگار امریکایی در کتاب خود تحت عنوان سازمان سیا و اتحادیه‌های کارگری امریکا مؤسسه آسیایی و افریقایی اسرائیل را به عنوان مرکز فعالیتهای اطلاعاتی امریکا توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که این فعالیت از تشویق و حمایت رؤسای اتحادیه‌های کارگری ایالات متحده برخوردار است.

همین چندی پیش دولت اسرائیل اعلام کرد که افتخاری تاریخی، در قالب کمک به توسعه و پیشرفت ملل عقب مانده، نصیب مردم اسرائیل گشته است که خود وظیفه-ای نیز هست. (۳۴)

میخائیل برچر Michael Brecher نیز در اثر خود به نام همالک جدید آسیا - یک تحلیل سیاسی از این رسالت سخن می‌دارد و اعلامیه حکومت اسرائیل را در عبارتی موجز خلاصه می‌کند: «...اشتیاق به اینکه به صورت پلی بین قدرتهای استعماری سابق غرب و ممالک وابسته عمل کند.» (۳۵)

ما پیشتر به محل و موقع اسرائیل و نقشی که نیروهای امپریالیستی در دستگاه صهیونیسم به وی محول داشته و نیز به وظایف مبرمی که از برایش مقرر داشته‌اند به اجمال اشاره کردیم. ناگفته پیداست که نقش اسرائیل در مقام «واحد - ضربت» صهیونیسم و وظایفی که لازمه ایفای چنین نقشی است

Eliahu Elat *

George Meany *

از هر لحاظ با منافع محافل حاکمه او انطباق دارد. اما این گفته درسرخن از موقعیتی که تا این اواخر در دستگاه صهیونیسم داشت کاملاً صدق نمی کند.

به احتمال زیاد قصد محافل حاکمه اسرائیل به ایجاد یک اسرائیل «بزرگ» (که به عقیده ما باید آن را جدی گرفت و با هشیاری مراقبش بود) ناشی از علاقه آنها به تغییر در وضع موجود است، که از نظر ایشان واجد اهمیت فراوان است. زیرا محل و موقع یک شریک فرو دست و به عبارت دیگر مقام و موقع کودکی که فقط جنگی را بر پا کند دیگر در خور و برازنده مدعیان تاج و تخت «امپراطوری اسرائیل» در خاور میانه نیست.

عزل ناهوم گلدسن از مقام ریاست سازمان جهانی صهیونیستها که اخیراً صورت گرفت ظاهراً در نتیجه فشار رهبران صهیونیست اسرائیل بود که خواستار محل و موقع مؤثرتری در کنسرن صهیونیستی بودند. به احتمال زیاد رئیس جدید سازمان جهانی صهیونیستها از میان ایشان انتخاب خواهد شد و این عمل خود گامی مؤثر خواهد بود در جهت به تحقق رساندن نقشه های دیرینه ای که صهیونیستهای اسرائیل برای تسلط بر نیروهای در سری پروراند که در حال حاضر ایشان را کنترل می کنند.

هرسال در نهم ماه به هزاران نفر از زحمتکشان اسرائیل، یهودی و عرب، در «جنگل ارتش سرخ» در نزدیکی بیت المقدس گرد هم می آیند و در آنجا در کنار سنگ ساده ای، نشان یاد بودی که البته شایسته توجه پیکرترانشان اسرائیل

نیست، روز غلبه بر آلمان نازی را برگزار می کنند و با اعلام سکوت نسبت به خاطره افسران و سربازان و ناویان ما که در جنگ علیه ارتشهای هیتلر جان باختند ادای احترام می کنند. همین مردم زحمتکش، همین بشر دوستان اسرائیلی هستند که هر سال روز غلبه بر قوای ارتجاع را که رهبران صهیونیست در گذشته و حال با ایشان همکاری داشتند و دارند برگزار می کنند و همینها بیش از سایر هم میهنان خویش از عواقب راهی که رهبران قوم در پیش گرفته اند و هر لحظه ممکن است به فاجعه ای غیر منتظره بینجامد آگاهند. همینها اعلام می کنند که «همبستگی جهانی زحمتکشان و سیهن - پرستی دو چیز تفکیک ناپذیرند. سیاست دولت نه فقط ضد عربی بلکه ضد کارگری، و هواخواهی از اسپریالیسم است. این سیاست، ضد ملی نیز هست، چون متضمن تهدیدی است آشکار نسبت به مردم اسرائیل و آینده او، و با توجه به اوضاع خاور میانه، و جهان، کمترین شانس موفقیتی ندارد.» (۳۶)

جنبه مصیبت بار قضیه این است که همه مردم اسرائیل جوهر و ماهیت سیاست هیأت حاکمه را درک نکرده و نقش صهیونیسم جهانی را در تدوین این برنامه که در جهت تأمین منافع شرکای اسپریالیست عمل می کند در نیافته اند. عده قابل ملاحظه ای از مردم اسرائیل هنوز نمی دانند یا اگر می دانند به علل و جهات شخصی نمی خواهند اذعان کنند که «کنسرن» صهیونیستی و رهبران صهیونیست اسرائیل در جهت تبدیل کشور به آلت بی اراده سیاست خود که به وضوح با منافع ملت مغایر است گامهای بلند برداشته و کارهای بسیاری را

به انجام رسانده‌اند.

غرض از تنوع احزاب صهیونیستی در اسرائیل — از حزب «ماپام» که در برنامه‌اش عباراتی مانند دیکتاتوری پرولتاریا به چشم می‌خورد گرفته تا «هروت» که مدتهاست خواستار ظهور یک موسولینی اسرائیلی است — بطور عمده ارضای ذوقهای گوناگون سیاسی و نیز باوراندن افسانه‌گذاری صهیونیسم است، و آن وظیفه‌ای است که احزاب در انجامش سخت می‌کوشند. مشاجره و مناقشه بین انواع صهیونیستها در کنشت (خاصه در فواصل بین تجاوزات اسرائیل به ممالک عربی) بالا می‌گیرد و هر یک از اعضای احزاب صهیونیستی به وضوح می‌بیند که چگونه نماینده‌اش حق نماینده حزب مخالف را (که در صهیونیستی کم از او نیست) کف دستش می‌گذارد. اما این اواخر اغلب پیش آمده است که یک اسرائیلی که در یافته است که صهیونیسم در واقع، چنانکه تبلیغاتچیان جناح چپ آن ادعا می‌کنند، جز «آموزش مجدد یهودیان به منظور اعاده حسن شهرت ایشان نیست» ناگهان خویشان را در حالی می‌یابد که سر نیزه به تفنگ زده و در صفوف اعضای سایر سازمانهای صهیونیستی که افکار و معتقداتشان با افکار و معتقدات او بیگانه است پیش می‌رود، در حالی که نماینده‌اش «مسندی را در دولت ائتلاف ملی» اشغال می‌کند و با هو و جنجال مانع از صحبت کسانی می‌شود که در دفاع از شرف و حیثیت مردم اسرائیل لب به سخن می‌کشایند.

پنجم ژوئن ۱۹۶۷، کنشت (گزارش کلمه به کلمه)
م. ویلنر: حکومت اشکول... امروز جنگی را علیه

جمهوری متحدهٔ عرب آغاز کرد... هیچ دشمنی نمی‌توانست به اندازهٔ این حکومت به اسرائیل زیان بزند... جنگ هیچیک از مسائل موجود بین اسرائیل و ممالک عربی را حل نخواهد کرد. این جنگ، مسائل و مشکلات را حتی عمیق‌تر هم خواهد نمود و هم در منطقه و هم در عرصهٔ جهانی لطمات غیر قابل پیش‌بینی به اسرائیل وارد خواهد ساخت. جز انگلیس و امریکا که سی‌خواهند بدین وسیله امتیازات نفتی و پایگاه‌های نظامی خود را به بهای خون پسران و دختران ما حفظ کنند کسی در این جنگ ذی‌نفع نیست.

(در اینجا بر اثر صدای فریاد و هیاهوی شدید از هرسو، رشتهٔ سخن آقای ویلنر می‌گسلد.)

توبی: این جنگ... یک تجاوز آشکار است...

ویلنر: این جنگی است علیه منافع حقیقی مردم اسرائیل. (فریاد و هیاهو ادامه و حتی شدت نیز می‌یابد. رئیس مجلس، آقای کادیش لوز*، کوشید هیاهو را فرو نشانند.)

توبی: شما نخواهید توانست صدای حزب پیشروان یهود و عرب را خاموش کنید، چون این صدای صلح است و از فریادهای شما نیرومندتر است!...

(باز فریاد و هیاهو در می‌گیرد... بعضی از این فریادها رنگ تند ضد شوروی دارد...)

ویلنر: شوروی هواخواه صلح است. مردم اسرائیل باز هم به کمک شوروی نیاز خواهند داشت تا ایشان را از مصیبتی که شما موجبش بوده‌اید برهاند.

بیست و ششم ژوئن.

ویلنر: امروز هم موضع ما همانست که در ۱۹۵۶ * بود.
م. بیرام: (صهیونیست جناح راست) ننگ بر شما!
(هیا هو و جنجال همه نمایندگان جناحهای مختلف.)

ویلنر: شما ملت را دچار فاجعه خواهید کرد. شما مردم را با مصیبت روبرو خواهید کرد! ما می خواهیم مردم را از این ماجراجوییهای شما نجات بدهیم. ما برای اسرائیل صلح و امنیت می خواهیم نه ماجراهای نظامی به اشاره آمریکا و انگلیس... (فریاد و هیا هو)

ویلنر: ... کودکان و زنان و پیر مردان مجبور بودند باقیمانده اثاث البیت خود را بردارند و بی هیچ تهیه و تدارکی و بدون جا و مکانی، خانه و کاشانه خود را ترک کنند... آیا این ستم به مردم غیر نظامی نیست؟

م. کوهن: (از احزاب مؤتلف) بس کنید، دست از تبلیغ علیه حکومت اسرائیل بردارید.

ویلنر: من از اظهار این مطالب، منافع کشور اسرائیل را در نظر دارم.

کوهن: شما یک اخلاک‌گر هستید!

ویلنر: «آنتی سمیتسم» هرگز به حال هیچ ملتی مفید نبوده است، نه هم کسانی که سیاست برتری نژادی را علیه یهودیان اعمال کردند، نه هم یهودیانی که همان سیاست را علیه اعراب به کار می‌بندند...

باری، پیشروان اسرائیل بی‌اعتنا به تعقیب و آزار و «تب قوم پرستی» ای که بر کشور چیره شده است از بیان حقایق بی‌می به خود راه نمی‌دهند چون می‌دانند که راه

آشتی، ایشان را به آینده‌ای مبتنی بر اسنیت و احترام متقابل و تعاون و دوستی همه ملت‌های خاور میانه رهنمون خواهد شد.

مایر ویلنر تأکید می‌کرد که «سیاست ماسیاست رستگاری ملی است، که خود تنها راه حل مشکلات اساسی را که ملت اسرائیل با آنها روبرو است ارائه می‌کند. حزب ما خواهان تشکیل جبهه واحدی است که کلیه اسرائیلی‌های صلح‌خواه را صرف‌نظر از هر عقیده و مسلکی که داشته باشند در بر گیرد و در تخلیه سرزمین‌های اشغالی از طریق حل مسالمت آمیز مسأله بر اساس نکات زیر اصرار می‌ورزد:

۱- عقب‌نشینی نیروهای اسرائیل از کلیه سرزمین‌های جمهوری متحده عرب، اردن و سوریه به عنوان نخستین اقدام لازم برای حل صلح آمیز و عادلانه مسأله بر اساس احترام به حقوق طرفین، از آنجمله تصدیق موجودیت اسرائیل.

۲- شناختن حقوق ملی اعراب فلسطینی، خاصه حقوق آوارگان عرب، بر طبق قطعنامه سازمان ملل متحد.» (۳۷)

با این همه رهبران اسرائیل توجهی به ندای عقل ندارند.

سال ۱۹۶۷ ... «هر روز گزارش‌های تازه‌ای از فجایع مهاجمان اسرائیلی در سرزمین‌های اشغالی می‌رسد. آنچه در شبه جزیره سینا و نوار غزه و بخش غربی اردن و مناطق اشغالی اسرائیل در سوریه می‌گذرد یادآور جنایات هولناکی است که فاشیست‌ها طی جنگ جهانی دوم مرتکب شدند...» (۳۸)

سال ۱۹۶۸... بودجه نظامی در حدود بیست درصد و بودجه پلیس در حدود پانزده درصد افزایش یافته و بودجه‌های آموزش و پرورش و بهداشت و رفاه اجتماعی به ترتیب

۲۴ و ۳۹ درصد کاهش پذیرفته است. ایگال آلون Yigal Allon وزیر کار اسرائیل در فرسانی که طی آن ساختمان قرارگاهها را در سرزمینهای متصرفی اجازه می‌داد اعلام کرد که: «وظیفه ما ایجاد اسرائیل بزرگ است.» (۳۹)

آری، توپ مقدم بر کره، اسرائیل بزرگ، فضای حیاتی-
چه نعمات آشنایی، چه مشابهت دقیقی!*

آموس اوز Amos Oz متعاقب یکی از اظهارات بیشمار ژنرال موشه‌دایان در منتهای بهت و حیرتی بی‌شائبه گفت: «من نمی‌دانم چگونه موشه‌دایان در برانگیختن این خاطرات موحش بر خود نلرزید. چون «فضای حیاتی» جز به این معنی نیست که «سردسی اخراج شوند» تا مردمی متمدن‌تر جای ایشان را بگیرند. چرا «دایان» متوسل به لغات و اصطلاحاتی می‌شود که دشمنان ما برای توجیه شکنجه و آزار ما بکار می‌بردند؟ - آنها لغات و اصطلاحاتی که چون از دهن نازیان خارج شده‌اند برای همه مردم آزادیخواه جهان در حکم الفاظ رکیک و زننده‌اند.» (۴۰)

در حالی که «آموس اوز» از لغات و اصطلاحاتی که موشه‌دایان بکار می‌برد غرق در حیرت است هستند عده فزاینده‌ای از مردم اسرائیل که حس وظیفه‌شناسی و عدالت-خواهیشان علیه اعمال جنایتکارانه جنگجویان اسرائیل به جوش می‌آید. این مردم که در قبال سرنوشت کشور خود احساس مسئولیت می‌کنند صفوف مخالفان جدی نقشه‌های وحشیانه فرمانروایان اسرائیل را که کشور را به جانب مصیبت می‌رانند از خود می‌آکنند.

نویسندگان و دانشمندان و روزنامه نگاران و شاعران برجسته اسرائیل به اتفاق کارگران و دانشجویان و مردسی از هر طبقه و صنف در اعلامیه خود درخواست می کنند: «باید به تجاوز به حقوق بشر، در اسرائیل و سرزمینهای اشغالی پایان داد.» اعتراضیه مزبور می افزاید: «هر روز به دستور فرماندار نظامی اسرائیل عده بیشتری از اعراب از سواحل غربی اردن اخراج می شوند. تحکم بر ملتی دیگر ناگزیر به تباهی اخلاق ستمگران منتهی می شود... ملتی که بر ملت دیگر ستم روا دارد با این کار ناچار آزادی خود و افراد خود را فدا خواهد کرد. (۴۱)

البته نباید از نظر دور داشت که در اسرائیل مردم دیگری هم هستند که جز این فکر می کنند.

سازمانی به نام «جنبش صلح اسرائیل» که عمده فعالیتش به اشاره و زیر نظر صهیونیستها انجام می شود در بسیاری از کشورها یادداشتی را تحت عنوان «جنگ شش روزه جنگ تدافعی ملت اسرائیل برای حفظ موجودیت خود بود» منتشر کرد. این یادداشت در ایالات متحده امریکا نیز انتشار یافت. گوس هال Guss Hall دبیر حزب مترقی ایالات متحده امریکا در پاسخ به تهیه کنندگان این یادداشت و نیروهایی که در پشت سر ایشان قرار داشتند طی نامه سرگشاده ای چنین نوشت:

«هر قدر هم که تکرار کنید تجاوز، «جنگ تدافعی» نیست. منکر این حقیقت نمی توانید شد که این نیروهای مسلح اسرائیل بودند که مصر و سوریه و اردن را مورد حمله قرار دادند، و این حقیقت را نمی توانید انکار کنید که این بمب - افکنهای اسرائیل بودند که این کشورها را بمباران کردند؛ و

منکر این واقعیت نمی‌توانید شد که این نیروهای مسلح اسرائیل هستند که هنوز هم بخش وسیعی از خاک ممالک عربی را در اشغال دارند، و این حقیقت را نمی‌توانید انکار کنید که حکومت اسرائیل اقداماتی در جهت الحاق مناطق مزبور به عمل آورده است... ریشه بحران خاورمیانه نفت است. حکومت‌های ممالک عربی سدام و بحرین برای دریافت سهم بیشتری از ثروتی که از نفت ایشان تحصیل می‌شود اصرار ورزیده، و حکومت‌های ایالات متحده آمریکا و بریتانیا، و علی‌الخصوص سازمان سیا نیز در برانداختن حکومت‌های مزبور کوشش فراوان کرده‌اند...

« حمایت از تجاوز اسرائیل پشتیبانی از اسرائیل نیست.. مردم جهان معاذیر شما را در دفاع از تجاوز اسرائیل نخواهند پذیرفت. جهانیان بر حسب چگونگی مبارزه‌ای که مردم اسرائیل علیه اقدامات ظالمانه حکومت خود می‌کنند در باره ایشان داوری خواهند کرد...» (۲۲)

امروزه که زهر «شوینیسیم» (که مرکز صهیونیستی همیشه و در همه وقت سرگرم ساختن محلول‌های مؤثر از آن است) بسیاری از مردم را مسموم کرده است اشاره به سخنان ستین و راستینی که حزب مترقی آلمان در یازدهم ژوئن ۱۹۴۵ خطاب به مردم بیان داشت برای کسانی که هنوز آماده‌اند خویشتن را از اعتیاد به این مخدر صهیونیستی برهانند و علاقه‌مند به آینده کشور و کودکان خویشند و هنوز نیاموخته‌اند که به رنج و شکنجه قهرمانان «تسواینگ» بچندند و نیز کسانی که اردوگاه‌های نازی را از یاد نبرده‌اند و مدافع شان و حرست

انسانند خالی از فایده نیست؛

« همه آلمانهایی که در وجود سیاست تسلیحاتی، عظمت آلمان را باز می‌دیدند و میلیتاریسم وحشی و رژه‌ها و تمرینات نظامی را به‌مثابه بزرگترین موفقیت ملی تلقی می‌کردند و می‌پذیرفتند، مقصرند. این بدبختی ما بود که میلیونها آلمانی یکی پس از دیگری از پی عوالمفریبی نازیها به راه افتادند و زهر تئوری نژادی « جنگ به‌خاطر فضای حیاتی » توانست وجود ملت ما را مسموم کند. این بدبختی ما بود که قشرهای وسیعی از مردم، حس احترام به شأن و شرف انسان و عدالت را از دست دادند و از پی هیتلر و به این علت که به حساب ملت‌های دیگر و در نتیجه جنگ و غارت و چپاول وعده شام و ناهار بهتری را بدیشان می‌داد به راه افتادند. » (۴۳)

باری، صهیونیست کردن کامل اسرائیل و ایجاد ماجراهای نظامی بیشتر به‌خاطر « کنسرن صهیونیستی » و متحدان آن — ماجراهایی که آستن عواقب خطرناک — و بالاخره جستجوی « فضای حیاتی » راهی است و همگامی نداشتن با امپریالیسم در مبارزه علیه اعراب و همگامی با اعراب در مبارزه با امپریالیسم راهی دگر. از این دو یکی را باید برگزید، وگزیری نیست؛ آینده نشان خواهد داد که عامه مردم اسرائیل چه اندازه از عقل سلیم برخوردار است.

فصل پنجم

هشدار : صهیونیسم !

در سال ۱۹۲۸ ژاکوب دوهااس Jacob de Haas،
سنشی محتاط تئودور هرتصل، سرانجام تن به وسوسه نفس داد
و از جنبه‌ای از فعالیت صهیونیستها که سخت مورد توجه
« قدرتهای بزرگ روز » است و قدرتهای مزبور در انجام آن
از بذل مساعدت مالی دریغ ندارند و بعلاوه فعالیتی است که
به دقت از طرف خود صهیونیستها پرده‌پوشی و انکار می‌شود
پرده برگرفت:

« یک سازمان واقعی همه قدرتش را به نمایش نمی‌گذارد
اگرچه... این شکل از ابراز قدرت هم در مواقعی که ضرورت
ایجاب می‌کرد از نظر دور نمی‌ماند. قدرت عظیم سازمان
صهیونیستهای امریکا در تنوع تماسهای او و نیز دسترسی به
اطلاعات دقیق درباره کسانی است که منابع انسانی را که خود
وابسته بدانند زیر نظر و نفوذ خود دارند. آیا بریتانیا می‌خواست
که در « ادسا Odessa » با کسی تماسی گرفته شود و یا به
« مأمور » مطمئنی در « هاربین * » نیاز داشت؟ آیا پرزیدنت